

دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی، جلسه 16، انجیل گرایی در قرن نوزدهم، دی‌ال مودی

راجر گرین و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر راجر گرین در تدریس خود در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۱۶، انجیل گرایی در قرن نوزدهم، دی‌ال مودی است.

سخنرانی شماره ۱۲، انجیل گرایی در قرن نوزدهم، و فقط جهت یادآوری، روشی که من در این سخنرانی در پیش گرفته‌ام، صحبت در مورد دو نفری است که به تنهایی انجیل گرایی را در قرن نوزدهم با زندگی، خدمت و الهیات خود توسعه دادند و هر دو افراد بسیار قابل توجهی بودند.

بنابراین، من به این سخنرانی نیامده‌ام، می‌دانید، اینها نشانه‌های بارز الهیات انجیلی یا اصول الهیاتی هستند. وقتی در مورد الهیات انجیلی در قرن بیستم صحبت می‌کنیم، کمی به این موضوع خواهیم پرداخت، اما در حال حاضر، ما در مورد الهیات انجیلی در قرن نوزدهم صحبت می‌کنیم. ما در مورد فیثی و اینکه این مرد چقدر مهم و چقدر مهم است صحبت کردیم، بنابراین باید فیثی و احیای فیثی را به یاد داشته باشیم، که من آن را به عنوان سومین بیداری بزرگ در آمریکا می‌دانم، و اکنون در حال صحبت در مورد دوایت ال. مودی هستیم.

خب، فقط به یادآوری از چیزی که گفتیم: دوایت ال. مودی، اهل نورثفیلد، ماساچوست، به بوستون نقل مکان کرد، در مغازه کفش فروشی عمویش کار کرد، و مردی به نام ادوارد کیمبال آنجا بود، و اینجا درست در بوستون، در جایی که مغازه کفش فروشی بود، این پلاکی است که هنوز هم باقی مانده است و ما در یکی از سفرهایمان در بوستون خواهیم دید. بنابراین اینجا تغییر مذهب داد، و فکر می‌کنم این تقریباً همان چیزی است که ما از طریق خدمت معلم مدرسه یکشنبه او، ادوارد کیمبال، به آن رسیدیم. فکر می‌کنم به این اکتفا کردیم چون ادوارد کیمبال سپس سعی کرد به یک کلیسا بپیوندد. این یک کار طبیعی برای دوایت ال. مودی بود که به یک کلیسا بپیوندد، و او سعی کرد به یک کلیسای مونت ورنون، کلیسای جماعت مونت ورنون، بپیوندد، ما به زودی تصویری از آن را به شما نشان خواهیم داد، اما در اینجا تحلیل ادوارد کیمبال یا می‌دانید، درک او از دوایت ال. مودی آمده است.

با گفتن این جمله، می‌توانم واقعاً بگویم که لطف بی‌کران خدا را که به او ارزانی شده است، ستایش می‌کنم، چرا که کمتر کسی را دیده‌ام که ذهنش از نظر معنوی تاریک‌تر از ذهن او در زمان ورودش به کلاس مدرسه یکشنبه من باشد. فکر می‌کنم کمیته کلیسای مونت ورنون، یعنی کمیته‌ای که تصمیم می‌گیرد آیا عضو شود یا خیر، فکر می‌کنم کمیته کلیسای مونت ورنون به ندرت متقاضی عضویت پیدا می‌کرد، و بعیدتر از آن، تبدیل شدن به یک مسیحی با دیدگاه‌های روشن و قاطع در مورد حقیقت انجیل بود، چه برسد به اینکه بخواهد حوزه گسترده‌ای از سودمندی عمومی را پر کند. حال، این بسیار جالب است که این حرف در مورد دوایت ال. مودی در این مرحله از زندگی‌اش زده شد، زیرا اگر کسی وجود داشته باشد، به نوعی بر شانه‌های چارلز فیثی ایستاده است اگر کسی وجود داشته باشد که مسیحی شده باشد و دیدگاه‌های قاطع در مورد حقیقت انجیل نداشته باشد و سودمندی عمومی فوق‌العاده‌ای داشته باشد، مسلماً دوایت ال. مودی بوده است.

و خب، این خیلی جالبه: به معلم مدرسه یکشنبه اینو در موردش گفت. بنابراین، به مدت یک سال، مودی در این جماعت پذیرفته نشد. اونا احساس نمی‌کردن که او آماده عضویت در این جماعت هست، اینکه او نه دلش برای این کار هست و نه عقلش.

خیلی جالبه. خب، این مودی هست که می‌خواست به کلیسا بپیونده و نتونست. اینجا کلیسای جامع مونت ورنون در بوستون هست.

بالای بیکن هیل است. بالای بیکن هیل بود. و این همان کلیسای است که با ستون‌های سفیدش می‌توانید در امتداد خیابان مونت ورنون ببینید.

داستان کلیسا را کوتاه کنم، راستش را بخواهید داستان کمی غم‌انگیز است. این کلیسا در اواخر دهه ۱۸۹۰ از این مکان نقل مکان کرد و کلیسای دیگری ساخت. این کلیسا تخریب شد.

آن کلیسا دیگر در خیابان مونت ورنون نیست. آنها کلیسای دیگری را در گوشه خیابان ماس و خیابان بیکن بازسازی کردند. و حالا آن کلیسا به مجتمع‌های مسکونی تبدیل شده است.

بنابراین، وقتی این کلیسا را با این نوع تاریخچه می‌بینید، و حالا تبدیل به آپارتمان شده، آپارتمان‌های بسیار گران‌قیمت در شهر بوستون. بنابراین، آن کلیسا دیگر کلیسا نیست. اما شاید بخواهید نام این کلیسا را به خاطر بسپارید، کلیسای جامع مونت ورنون، بوستون.

فکر می‌کنم می‌توانیم بگوییم که این از نظر نوع سفر معنوی مودی بسیار مهم است. فکر می‌کنم، خب، ما هیچ‌کدام از این‌ها را ندیدیم. بنابراین، خب، سال ۱۸۵۶ یک گذار مهم در زندگی مودی است.

در سال ۱۸۵۶، مودی به شیکاگو نقل مکان کرد. در مدتی که در شیکاگو بود، به آنجا نقل مکان کرد و در آنجا کسب و کاری تأسیس کرد. بنابراین، او به عنوان یک تاجر بسیار خوب شناخته شد.

در مورد کسب و کاری که او در زمان حضورش در شیکاگو تأسیس کرد، آیا ایده‌ای دارید که او در زمان حضورش در شیکاگو چه کسب و کاری تأسیس می‌کرد؟ مغازه کفش فروشی. او کفش می‌فروشد، کاری که شرکتش انجام می‌داد.

چون این یک حرفه است، او از عمویش در بوستون، و از ادوارد کیمبال و معلم مدرسه یکشنبه‌اش در بوستون و غیره یاد گرفته است. بنابراین او یک تاجر بسیار موفق است. حالا، اما به عنوان یک تاجر، او در کلیسا بسیار فعال است.

دو نکته در مورد فعالیت‌های کلیسای او وجود دارد که باعث شهرتش شد. او به کلیسای در شیکاگو می‌رفت که هنوز کلیسای خودش نیست، اما به کلیسای در شیکاگو به نام کلیسای جماعت پلیموث می‌رفت. و دو نکته وجود دارد که او در آن کلیسا به نوعی به خاطر آنها شناخته شد.

اول از همه، او یک استخدام‌کننده‌ی عالی برای کلیسا بود. او با مردم در مورد خداوند صحبت می‌کرد و مردم را جذب می‌کرد، مردم را به کلیسا می‌آورد و همچنین مردم را به مدرسه‌ی یکشنبه می‌آورد. بنابراین، او یک استخدام‌کننده‌ی عالی برای کلیسا و مدرسه‌ی یکشنبه بود.

بنابراین، شکی نیست که این [رفتار] برای او در آینده مفید خواهد بود. دوم، او آنقدر به مدرسه یکشنبه علاقه‌مند شد که از دل آن کلیسا، مدرسه یکشنبه خودش را تأسیس کرد. او مدرسه یکشنبه را اداره می‌کرد.

او معلم مدرسه یکشنبه بود و برای مدرسه یکشنبه استخدام شد. و بنابراین، این نوع جنبش مدرسه یکشنبه که در پایان قرن گذشته در انگلستان آغاز شد، به آمریکا آمد. جنبش مدرسه یکشنبه در آمریکا و مودی به نوعی با هم شناخته شدند.

و بنابراین، او استخدام خود را شروع می‌کند. حالا، او قرار است بعداً فعالانه‌تر در این کار مشارکت کند. اما در حال حاضر، او یک کسب و کار دارد.

او در طول هفته کاری برای انجام دادن دارد، کفش می‌فروشد. عضو این کلیساست، اما برای کلیسا و مدرسه یکشنبه استخدام‌کننده خوبی است. بله، درست است.

خب، الان، ما اساساً داریم در مورد بچه‌هایی صحبت می‌کنیم که او استخدام می‌کند. درست است. باشه.

نکته‌ی دیگری که در مورد مودی وجود دارد، و این موضوع برای زندگی او و همچنین برای جنبش انجیلی در قرن نوزدهم اهمیت پیدا می‌کند، این است که او تصمیم می‌گیرد کسب و کارش را رها کند، آن را بفروشد و وارد کار مسیحی شود. نمی‌خواهم بگویم تمام وقت، چون همه ما تمام وقت در کار مسیحی هستیم. اما او تصمیم می‌گیرد به نوع دیگری از کار مسیحی غیر از فروش کفش بپردازد.

او تصمیم می‌گیرد این کار را انجام دهد. و وقتی وارد این خدمت می‌شود، هرگز به مقام کشیشی منصوب نمی‌شود. بنابراین، هر کاری که مودی در موعظه و خدمتش انجام داده، همه به عنوان یک فرد غیر روحانی بوده است.

او مثل فیلی نبود. فیلی در واقع در خدمت کلیسای پرسبیتریان به مقام کشیشی منصوب شده بود. و بعداً، در واقع، فیلی در خدمت کلیسای جماعت نیز منصوب شد.

اما این در مورد مودی صادق نیست. او یک فرد عادی است و این نوع خدمات را به عنوان یک فرد عادی انجام می‌دهد. خب، بسیار خب.

بنابراین من قصد دارم به چهار مورد از آنها، چهار مورد از خدمات او، که در نهایت به نوعی به هم چسبیده‌اند، اشاره کنم. بسیار خب. اول اینکه، او زیاد صحبت می‌کند.

از آنجایی که او به خاطر رشد مدرسه یکشنبه‌اش در شیکاگو بسیار شناخته شده است، در کنوانسیون‌های مدرسه یکشنبه زیاد صحبت می‌کند. حالا، نمی‌دانم. آیا کسی از شما به کنوانسیون‌های مدرسه یکشنبه رفته است؟ من در شهر فیلادلفیا بزرگ شدم، و در فیلادلفیا، فیلادلفیا برای کنوانسیون‌های مدرسه یکشنبه بزرگ بود. شما در یکی از آنها بوده‌اید.

اما اینها فرقه‌های مختلفی هستند که برای یک روز کامل در یک کلیسای محلی دور هم جمع می‌شوند، در مورد مدرسه یکشنبه صحبت می‌کنند، به صحبت‌های مردم در مورد مدرسه یکشنبه گوش می‌دهند، منابع مدرسه یکشنبه را نشان می‌دهند و غیره. کسی دیگر، آیا این موضوع برای شما از نظر بزرگ شدن در کلیسای خودتان مهم است؟ آیا با کلیساهای دیگر ملاقات کردید تا در مورد مسائل مدرسه یکشنبه صحبت کنید؟ خب، او به خاطر این موضوع خیلی معروف شد. فکر می‌کنم می‌توان گفت که نام او با کار مدرسه یکشنبه گره خورده است.

خب، این یه چیزه. کار دومی که کرد موعظه برای سربازها در زمان جنگ داخلی بود.

بنابراین، او احساس کرد که این می‌تواند خدمتی باشد که بتواند برای سربازان موعظه کند. حال، خود او، باید توجه داشته باشیم که او یک صلح‌طلب بود. وقتی همیشه در این مورد از او سؤال می‌شد، می‌گفت: من یک صلح‌طلب کوئیکر هستم.

بنابراین، او واقعاً در مورد این مسئله صلح‌طلبی با کوئیکرها همراه بود، اگرچه خودش، مسلماً از نظر فرقه یا وابستگی، کوئیکر نبود، اما خود را یک کوئیکر صلح‌طلب می‌نامید. اما احساس می‌کرد که یکی از کارهایی که می‌تواند انجام دهد، تشویق سربازان در زندگی معنوی‌شان است. بنابراین، او در طول جنگ داخلی برای سربازان واعظ بود.

خب، این شماره دو است. شماره سه، در نهایت، او قصد دارد کلیسای خودش را تأسیس کند. بنابراین، او قصد دارد، حالا کمی بعد در مورد آن صحبت خواهیم کرد، اما این نوع سوم از خدمتی است که او در نهایت به آن تکامل می‌یابد.

او کلیسای خودش را تأسیس کرد، و فیلی هم همین کار را در شهر نیویورک انجام داد. فیلی کلیسایش را در شهر نیویورک تأسیس کرد. در نهایت، او نیویورک را ترک کرد تا به کالج اوپرتین برود، اما او هم همین کار را کرد.

اما مودی بعداً در مورد آن کلیسا تأسیس می‌کند. چهارمین کاری که او انجام می‌دهد، خدمت به عنوان رئیس در شیکاگو است. بنابراین من باید فقط برای یک بار به اینجا برگردم، اوه نه، من این کار را نکردم YMCA.

باشه. آیا لازم است؟ چرا باید این کار را بکنم؟ باشه. خدا خیرت بدهد.

باشه. فراموشش کن. همین الان همه اینا رو فراموش کن.

تو هیچ‌کدام از این‌ها را نمی‌بینی. تو هیچ‌کدام از این‌ها را نمی‌بینی. هیچ‌کدام.

باشه. یادته؟ یادته؟ یادته؟ اوه آره. همه اینا رو یادته؟ باشه.

شما نمی‌بینید. بله. در شیکاگو، کلیسای او.

می‌خواستم به این اسم برسم. بفرمایید. وای.

وای. کلیسا در شیکاگو تأسیس شد. و ما قرار است کمی بیشتر در مورد آن کلیسا صحبت کنیم.

توسط جورج ویلیامز در انگلستان تأسیس شد. تاریخ‌های او، ۱۸۲۱، ۱۹۰۵ YMCA. YMCA. خب، انجمن وجود دارد.

انجمن مسیحیان مردان جوان، YMCA و ما فقط باید به این نکته اشاره کنیم زیرا قرار است مودی را با مرتبط کنیم. این انجمن به عنوان یک جنبش انجیلی در شهرهای داخلی انگلستان و سپس در شهرهای داخلی آمریکا تأسیس شد. این جنبش به عنوان یک جنبش انجیلی آشکار تأسیس شد.

به این دلیل بود که بسیاری از مردان جوان برای کار در کارخانه‌ها به شهرها می‌آمدند. بسیاری از آنها مهاجرانی بودند که برای کار در کارخانه‌ها می‌آمدند. ساعات کاری طولانی.

YMCA، شاید برخی از آنها با کلیساها ارتباطی نداشتند. یک خدمت ترویجی، یک خدمت انجیلی معروف به هنوز YMCA، شد زیرا در زمان او YMCA برای آنها وجود داشت. خب، در شیکاگو در زمان مودی، او رئیس یک جنبش بسیار انجیلی بود.

این [سیستم/سیستم] /...از این مردان جوان در شهر که مشغول به کار هستند، شاید در کارخانه‌ها و جاهای دیگر، مراقبت می‌کند. آنها نیازهای اجتماعی خود را برآورده می‌کنند. آنها نیازهای جسمی خود را برآورده می‌کنند، اما نیازهای معنوی خود را نیز برآورده می‌کنند.

به سوی خداوند آمدند. خوب، این سازمان بین‌المللی YMCA و بسیاری از این مردان جوان از طریق خدمت را به عنوان یک جنبش بشارتی YMCA حالا، فکر می‌کنم برخی از شما بهتر از من می‌دانید. در آمریکا، شما نمی‌شناسید، درست است؟ در واقع، آنها نام خود را به طور قانونی تغییر داده‌اند.

نمی‌دانم که این موضوع در سطح بین‌المللی صادق است یا نه، اما از نظر قانونی، آیا فقط در آمریکا اینطور، و بعد با حروف خیلی ریز. فقط Y. Y. در حال حاضر چیست؟ YMCA است یا بین‌المللی؟ نام قانونی Y. است، اما آنها خیلی ریز هستند. بنابراین YMCA، Y وقتی لوگوی آنها را می‌بینید، حروف خیلی ریز. کنار هنوز هم خدمت مسیحی، انجیلی و بشارتی خود را YMCA حالا، ممکن است در سایر نقاط جهان باشد که حفظ می‌کند.

آره. واقعاً؟ باشه. درسته.

من آنجا YMCA بنابراین، بخش‌هایی در جهان وجود دارند که هنوز به بنیان اولیه خود وفادار هستند. مثلاً را دیدیم، و با مردم تایوان صحبت کردم، و آنها YMCA بودم، فکر می‌کنم اگر یادم باشد در تایوان بودم، و اینجا خیلی بشارتی است YMCA، گفتند، نه.

این یک خدمت است، همانطور که همیشه قرار بوده باشد. بنابراین، من مطمئن نیستم که در آمریکا چه می‌بینیم. نمی‌دانم این موضوع تا چه حد در سراسر جهان صادق است، اما مطمئناً در آمریکا صادق است.

هنوز به اهداف بشارتی خود پایبند نبود، او هرگز با آن مرتبط نمی‌شد. خوب، او رئیس YMCA خوب، اگر است. بنابراین، آن چهار چیز کم‌کم او و خدمتش را متمایز می‌کنند YMCA.

خب. حالا به چیز دیگه در موردش. مودی هم مثل فیلی به انگلستان می‌ره و شروع به موعظه در انگلستان می‌کنه.

اولین نوع خدمت او در انگلستان از سال ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۵ بود. حالا، وقتی او به انگلستان رفت، بریتانیایی‌ها او را خیلی خوب پذیرفتند. به معنای واقعی کلمه هزاران نفر در یک زمان برای شنیدن موعظه‌های چارلز. گرانديسون یا دوايت ال. مودی بیرون می‌آمدند.

بسیاری از واعظان مهم بریتانیایی آنها را برای موعظه به کلیساهای خود دعوت می‌کردند. یکی از مهمترین آنها مردی به نام اسپورجن بود. اسپورجن خیمه خود را در لندن داشت و اسپورجن از مودی دعوت می‌کرد تا به خیمه بیاید و موعظه کند.

آنجا کلیسای بزرگ دیگری به نام سیتی تمپل وجود داشت. شخصی به نام پارکر، مودی را به کلیسای خود دعوت می‌کرد تا در آنجا موعظه کند. به طور خلاصه، مودی به عنوان یک مبشر بین‌المللی شناخته شد و به انگلستان، اسکاتلند، ولز، ایرلند و غیره سفر کرد.

اما وقتی به آمریکا برگشت، مثل فیلی پذیرفته شد. وقتی فیلی رفت و بعد از چند سال برگشت، با دوايت ال. مودی بود. وقتی به آمریکا برگشت، به عنوان این مبشر بزرگ بین‌المللی، مورد استقبال هزاران نفر قرار گرفت.

و آن زمان بود که به نوعی شهرت بین‌المللی او، فکر می‌کنم می‌توان گفت، آن زمان بود که شهرتش ریشه دواند. حالا، اینجا، جایی در این مسیر، باید در مورد سبک موعظه او صحبت کنیم. آیا کسی تعریفی را که من در این دوره برای موعظه ارائه دادم به خاطر دارد؟ موعظه چیست؟ تعریف موعظه چیست؟ موعظه چیست؟ حقیقت خداست که از طریق شخصیت می‌آید.

درسته. باشه. پس، مودی.

یادت هست درباره ویتفیلد و ادواردز صحبت کردیم و اینکه سبک موعظه‌شان چقدر متفاوت بود؟ بین فیینی و مودی هم همین‌طور است. فیینی وکیلی بود که دو ساعت موعظه می‌کرد و مستقیم به چشمانت نگاه می‌کرد. یادت هست فیینی چطور با نگاه خیره‌اش به تو نگاه می‌کرد؟ اگر گناهکار بودی، گاهی اوقات در... تو را می‌بینم، گناهکار، که در بالکن سعی می‌کنی از گناهانت پنهان شوی.

فهمیدم. خب، اون فیینی، وکیله. مودی، دقیقاً برعکس.

مودی، داستان‌های خیلی خودمانی. او مثل پدربزرگ شما بود که آنجا موعظه می‌کرد و داستان‌های کتاب مقدس و غیره را برایتان تعریف می‌کرد. نمی‌توانست واعظی متضادتر از فیینی و مودی وجود داشته باشد، اما بدون شک خدا از طریق شخصیت از آنها استفاده می‌کند.

خب، باشه. خب، او مستقر می‌شود و بعد دو تا دفتر دارد؛ وقتی دوباره در آمریکا مستقر می‌شود، واقعاً دو محل فعالیت دارد، دو جایی که به نوعی دفتر مرکزی اوست. یکی از این دو محل، دفتر مرکزی اوست که به نورث‌فیلد می‌رود و به خانه خودش برمی‌گردد و نورث‌فیلد را به عنوان یک دفتر مرکزی بسیار مهم برای خدمتش تأسیس می‌کند.

مکان دوم شیکاگو خواهد بود، جایی که او در نهایت کلیسای تأسیس می‌کند، و خواهیم دید که چه اتفاقی می‌افتد. خب، بین نورث‌فیلد و شیکاگو، بیایید در مورد برخی از وزارتخانه‌هایی که او تأسیس کرد صحبت کنیم.

خب، باشه. اوپس. باشه.

خب، اوه. باشه. شروع کردیم.

خب، اول در نورث‌فیلد. در نورث‌فیلد، او دو نوع کالج تأسیس می‌کند.

آنها کالج‌هایی که ما امروزه تصور می‌کنیم، نبودند، اما مکان‌هایی برای آموزش مردان و زنان در زمینه شناخت کتاب مقدس، تاریخ مسیحیت، الهیات و غیره بودند. و بنابراین، آنجا «مدرسه علوم دینی نورث‌فیلد برای زنان جوان» نامیده شد. فریب کلمه «مدرسه علوم دینی» را نخورید.

این زنان به دانشگاه نرفته بودند و حالا در حوزه علمیه هستند، بلکه حوزه علمیه زنان جوان نورث‌فیلد و مدرسه پسرانه مونت هرمن بودند. بنابراین، ۱۸۷۹، ۱۸۸۱. بنابراین، در نورث‌فیلد، علاقه او به آموزش جوانان و به ویژه آموزش آنها برای درک کتاب مقدس و الهیات برای مودی بسیار مهم می‌شود و تا آخر عمر با او خواهد ماند.

چیز دیگری که در نورث‌فیلد اهمیت پیدا کرد، کنفرانس‌های نورث‌فیلد بود. کنفرانس‌های نورث‌فیلد. حالا، اینها چه بودند؟ و ما بعداً وقتی به بنیادگرایی آمریکایی و انجیل‌گرایی رسیدیم، در مورد اینها صحبت خواهیم کرد.

کنفرانس‌های نورث‌فیلد، کنفرانس‌های تابستانی بودند. به آنها کنفرانس‌های نبوی می‌گفتند، زیرا عمدتاً اگرچه علاقه اصلی به آموزش کتاب مقدس بود، اما تمرکز بر پیشگویی‌های کتاب مقدس و تلاش برای کشف این بود که آیا پیشگویی‌های کتاب مقدس در روزگار ما به حقیقت می‌پیوندند و غیره. بنابراین، آنها به عنوان کنفرانس‌های نبوی شناخته شدند.

خب، نورثفیلد تنها جایی نخواهد بود که این کنفرانس‌های تابستانی را برگزار می‌کند، اما تنها جایی هم نخواهد بود که این کار را انجام می‌دهد. جاهای دیگری هم هستند که این کار را انجام می‌دهند.

حالا، خارج از کنفرانس نورثفیلد، می‌خواهم در مورد کنفرانس نورثفیلد صحبت کنم، اما من یک دست دیدم. کارتر، دستت را دیدی؟ بله. منظورت همین امروز است.

بله. درست است. این دو تقریباً در حدود سال ۱۹۵۰ با هم ادغام شدند.

باید این را بررسی کنم. این دو مدرسه با هم ادغام شدند و هنوز یک مدرسه پسرانه و دخترانه در نورثفیلد مونت هرمون وجود دارد. این شروع ماجراست.

آره. از اینجا شروع میشه. آره.

نورثفیلد به جورایی مرکز ماساچوست شمالیه. تا حالا نورثفیلد رفتی؟ میشه بهمون بگی نورثفیلد؟ تو نورثفیلد رفتی. درست می‌گیم؟ مرکز ماساچوست شمالی، به جورایی نورثفیلد.

درست است. بله، اینها با هم ادغام شدند و آن مدرسه هنوز هم وجود دارد، اما این آغاز آن مدرسه است. درست است؟

من چیزی در مورد مدرسه نمی‌دانم، اما بله. مثلاً کالج اوپرین. درست است.

آره. باشه. درسته.

باشه. بفرمایید. خب، من نمی‌دونم.

من چیز زیادی در موردش نمی‌دونم، اما آره. بله. او هرگز به مقام کشیشی نرسید.

او هرگز به مقام کشیشی منصوب نشد. هر کاری که انجام داد، حتی موعظه و خدمت، به عنوان یک فرد غیر روحانی انجام داد. او هرگز مانند فیلی به مقام کشیشی منصوب نشد.

بله. بله، او تا جایی که کلیسای خودش و سپس مؤسسه کتاب مقدس مودی را تأسیس کرد، این کار را انجام داد. آن زمان آن مؤسسه به یک کلیسای مستقل تبدیل شد، اما پس از تغییر مذهب، او به نوعی با گرایش به جماعت‌گرایی تربیت شده بود.

وقتی به شیکاگو رفت، به یک کلیسای جماعتی پیوست. بنابراین این نوع سنت او بود. بسیار خب.

خب، کنفرانس نورثفیلد. بخشی از کنفرانس نورثفیلد «جنبش داوطلبان دانشجویی» نام داشت. بنابراین شما می‌خواهید آن را با کنفرانس نورثفیلد مرتبط کنید، زیرا این جنبش از دل کنفرانس نورثفیلد بیرون آمد، زیرا

بسیاری از افرادی که به کنفرانس، کنفرانس کتاب مقدس نبوی، رفتند، دانشجویانی از کالج‌ها و دانشگاه‌های مختلف بودند.

بنابراین اکنون ما جنبش داوطلبان دانشجویی را داریم. جنبش داوطلبان دانشجویی در درجه اول جنبشی از دانشجویان دانشگاه برای مأموریت‌های مذهبی بود. این جنبشی از دانشجویان دانشگاه و دانشجویانی بود که خود را وقف مبلغان مذهبی کرده بودند.

این قطعاً با این واقعیت مطابقت دارد که قرن نوزدهم واقعاً بزرگترین قرن برای مأموریت‌ها در تاریخ کلیسا بود. و این بازتابی از آن است. حال، به یاد داشته باشید که تقریباً در همین زمان، کمی بعد، دیرتر از این، اما به یاد داشته باشید که در همین زمان کالج گوردون تأسیس شد.

ما به عنوان یک مدرسه آموزش مبلغان مذهبی در زیرزمین کلیسای خیابان کلارندون تأسیس شدیم تا مردان و زنان را برای رفتن به کنگوی بلژیک آموزش دهیم. بنابراین، خود مؤسسه ما آغاز شد، و وقتی در مورد قرن بیستم صحبت می‌کنیم، به آن اشاره خواهیم کرد، اما خود مؤسسه ما نیز از این جنبش آغاز شد. بنابراین اکنون چیزی که می‌خواهیم به آن توجه کنیم این است که جنبشی وجود دارد که قرار است زیاد در مورد آن صحبت کنیم، پیشاهزاره‌گرایی تقدیرگرایانه.

خب، قرار است یک سخنرانی طولانی در مورد پیشاهزاره‌گرایی تقدیرگرایانه داشته باشیم. حالا، بیایید فقط این را در مورد پیشاهزاره‌گرایی تقدیرگرایانه بگوییم. دوایت ال. مودی یک بنیادگرای آمریکایی بود.

شکی در این نیست، و ما این را در بحث بنیادگرایی شرح خواهیم داد، اما او یک بنیادگرای آمریکایی بود، شکی نیست. اما او یک بنیادگرای آمریکایی بسیار میانه‌رو بود. و وقتی صحبت از پیشاهزاره‌گرایی تقدیرگرایانه می‌شد، او یک پیشاهزاره‌گرای تقدیرگرایانه سرسخت نبود.

همانطور که خواهیم دید، افرادی بودند که امروز نگران این موضوع نیستیم، این را در سخنرانی بعدی خواهیم دید، اما همانطور که خواهیم دید، افرادی بودند که به نوعی پیشاهزاره‌گرایی تقدیرگرا و بنیادگرایان سرسخت بودند. مودی را نمی‌توان در این قالب قرار داد. اغلب وقتی مودی می‌پرسید، وقتی مودی می‌پرسید رسالت شما چیست؟ شما یک پیشاهزاره‌گرایان تقدیرگرا هستید، انجیل را موعظه می‌کنید، مدارس و غیره و کلیساها را تأسیس کرده‌اید.

خدمت شما در کل در مورد چیست؟ و روشی که او همیشه خدمت خود را توصیف می‌کرد این بود که خدمت من یک خدمت نجات‌بخش است. مردم در آب‌های دریا هلاک می‌شوند و من قایق نجات را پارو می‌زنم و تا جایی که می‌توانم، تعداد بیشتری را نجات می‌دهم. او اینطور احساس می‌کرد؛ این خدمتی بود که خدا به او داده بود.

بنابراین، شما سوار قایق نجات هستید. شما تا جایی که می‌توانید افراد بیشتری را از غرق شدن در آب نجات می‌دهید. بنابراین، این اغلب نوع دیدگاه او برای خدمت خودش بود. بنابراین، به هیچ وجه، او آموزش دانشگاهی ندیده بود، آموزش دانشگاهی ندیده بود، او همان آموزش حقوقی که فیینی داشت را نداشت، او حتی همان نوع آموزش حوزوی را که فیینی داشت، نداشت، تقریباً برعکس.

و بنابراین، به عنوان یک فرد غیر روحانی، این کاری است که او تا آخر عمرش انجام می‌دهد. خب، شما او را بهتر می‌شناسید. ما اشاره کردیم که او کلیسایی در شیکاگو تأسیس کرد، بنابراین ممکن است او را بیشتر به خاطر چیزی که در سمت راست آنجا به کلیسای مودی تبدیل شد بشناسید، و سپس سمت چپ آن مؤسسه کتاب مقدس مودی است.

بنابراین هر دو توسط دوایت ال. مودی تأسیس شدند. بله، درست است. درست است.

ما قرار است به تفصیل در مورد آن صحبت کنیم. بنابراین، همین الان، فقط به خاطر پیشاهزاره‌گرایی تدبیرگرایانه، خیلی سریع، یک باور است، اگر کتاب مقدس خود را باز کنید و آن را با دقت بخوانید، متوجه می‌شوید که دوره‌های مختلفی وجود داشته است که در آنها خدا با مردم عهدی بسته و سپس آن عهد شکسته شده است. و بنابراین او عهد دیگری می‌بندد.

بنابراین او ممکن است با آدم و حوا عهد ببندد، سپس ممکن است با ابراهیم عهد ببندد و غیره. اگر کتاب مقدس خود را با دقت بخوانید، متوجه خواهید شد که این دوره‌های مختلف در تاریخ وجود دارند که در آنها خدا عهدی بست و مردم عهدهای خود را شکستند، از این قبیل چیزها. ما در مورد آن زیاد صحبت خواهیم کرد.

اما برای او، او چیزی نبود که ما آن را یک پیشاهزاره‌گرایی سرسخت تقدیرگرا بنامیم. افرادی آمدند که گفتند این تنها راه تفسیر کتاب مقدس است. اگر آن را به این شکل تفسیر نکنید، آن را به درستی تفسیر نمی‌کنید.

خب، مودی اینطوری نبود. اون همچین آدمی نبود. پس، آره

ما یک سخنرانی طولانی در مورد بنیادگرایی آمریکایی و انجیل‌گرایی داریم. بنابراین، در طول آن سخنرانی خیلی به این موضوع پرداختیم. بسیار خب

خب، اینجا کلیسای مودی و مؤسسه کتاب مقدس مودی هستند. و هنوز به خدمتی که خدا به آنها داده وفادارند. آیا کسی از شما اتفاقی به کلیسای مودی یا مؤسسه کتاب مقدس مودی رفته است؟ شما آنجا بوده‌اید.

شما آن را دیده‌اید. آیا برای شرکت در مراسم به آنجا می‌روید یا فقط به موسسه مراجعه می‌کنید؟ اوه، درست است. درست است.

بله. بگذارید فقط چیزی در موردش بگویم: من کلیسای مودی را نمی‌شناسم. مشخصاً یک کلیسای مستقل است، اما مؤسسه کتاب مقدس مودی است.

موسسه کتاب مقدس مودی، کاری که انجام می‌دهد، فوق‌العاده خوب است. ادعا نمی‌کند که یک کالج هنرهای آزاد برای دانشجویان کارشناسی مانند کالج گوردون است. ادعا می‌کند که یک موسسه کتاب مقدس است که در آن افراد را برای درک کتاب مقدس و شاید رفتن به خدمت، ماموریت یا چیزهای دیگر آموزش می‌دهند.

اما کاری که انجام می‌دهد، فوق‌العاده خوب است. و من برای موسسه کتاب مقدس مودی احترام زیادی قائلم، زیرا آنها در مورد آنچه که به آن فراخوانده شده‌اند، بسیار واضح هستند. و آنها این کار را انجام می‌دهند.

آنها سعی نمی‌کنند شبیه کسی باشند. آنها سعی نمی‌کنند از کسی تقلید کنند. بنابراین، آنها خوب عمل می‌کنند.

خب، اینها برخی از خدمات دوایت ال. مودی هستند. و بعد، وقتی او فوت کرد، همه این نوع خدمات واقعاً در حال شکوفایی بودند. خب، بسیار خب

خب، این دوایت ال مودی هست. اول از همه، سوالی در موردش دارید؟ فقط بیوگرافی، هر چیز بیوگرافی در مورد مودی؟ بدون شک آدم خیلی قدرتمندی بود. تا جایی که یادمه، متاهل بود و نه فرزند داشت

و همینطور یک خانواده. بله. او متاهل بود و فکر می‌کنم نه فرزند داشت

اوه، کلیسای بوستون؟ بله. باشه. برمی‌گردم به اون نقل قول در مورد اهمیت اون کلیسا

اهمیت آن کلیسا در این است که پس از اینکه او از طریق خدمت ادوارد کیمبال، معلم مدرسه یکشنبه، به مسیحیت گروید، می‌خواست به این کلیسا برود. این کلیسای بود که ادوارد کیمبال عضو آن بود. بنابراین، او می‌خواست عضو کلیسا شود

و یک سال تمام طول کشید تا آن عضویت را به دست آورد. همانطور که ادوارد کیمبال گفت، وقتی او به کمیته، یعنی کمیته عضویت، مراجعه کرد، به ندرت متقاضی عضویت بود، بعیدتر از آن بود که به یک مسیحی با دیدگاه‌های روشن و قاطع در مورد انجیل تبدیل شود، و از آن هم کمتر احتمال داشت که در حوزه استفاده عمومی فعالیت کند. بنابراین این چیزی است که آنها در مورد این مرد، دوایت ال مودی، گفتند

بعید است که او در خدمت خیلی موفق شود. بنابراین، ما او را نخواهیم پذیرفت. اما او به کار خود ادامه داد

بعد از یک سال، بالاخره او را برای خدمت پذیرفتند. اما نه، من این را فقط به خاطر کنایه‌اش، به یک معنا مطرح کردم. آنها پتانسیل دوایت ال مودی را پس از گرویدنش به مسیح ندیدند

اما او پافشاری کرد. او به یادگیری کتاب مقدس ادامه داد تا بتواند عضو این کلیسا شود. و سرانجام نیز شد

اما خیلی طول کشید. و این چیزی است که ادوارد کیمبال، معلم خودش، در مورد او گفت، که به نظر من به خاطر چیزی که او شد، طعنه‌آمیز است. بنابراین شما هرگز نمی‌دانید با چه کسی طرف هستید

وقتی با افرادی سر و کار دارید که به سوی خداوند می‌آیند، هیچ‌وقت نمی‌دانید که پتانسیل آنها در حین انجام آن دعوت چه خواهد بود، درست است؟ خب، این دوایت ال مودی است. آیا این به ریکاردو کمک می‌کند؟ چرا از آن کلیسا نام بردیم؟ بله. وقتی او را از نظر روحانی تاریک نامیدند، آیا این موضوع به‌طور خاص به او مربوط می‌شد؟ نه، فقط ذهن آنها از نظر روحانی تاریک بود، چون اصلاً یک آیه از کتاب مقدس را نمی‌دانست

او نمی‌توانست یک آیه را از آیه دیگر تشخیص دهد. برای این افراد، درک کتاب مقدس راهی برای ابراز مسیحیت، تغییر کیش و غیره است. بنابراین، وقتی از تاریکی معنوی صحبت می‌کردند، منظورشان همین بود

خب، چیز دیگری در مورد خود مودی؟ باشه، فقط چند دقیقه. من سخنرانی بعدی را شروع می‌کنم. اما فقط برای چند دقیقه، ما از فیلی و مودی به عنوان راهی برای توصیف انجیل‌گرایی، انجیل‌گرایی پروتستان در قرن نوزدهم استفاده کرده‌ایم

خب، بیاید فقط به چیزهایی که در مورد پروتستان‌های انجیلی قرن نوزدهم می‌دانیم اشاره کنیم، چون فیلی و مودی را بررسی کرده‌ایم. خب، مطمئناً کتاب مقدسی بود، اینطور نیست؟ این افراد معلمان کتاب مقدس و واعظان کتاب مقدس هستند. مطمئناً احیاگر بود، اینطور نیست؟ واقعاً در احیاگر قوی بود

این در مورد انجیل‌گرایی در قرن نوزدهم صادق است. مطمئناً فراتر از اقیانوس اطلس بود زیرا افرادی مانند فیلی و مودی انجیل را هم در انگلستان و هم در آمریکا موعظه می‌کنند. و احیاگران انگلیسی به آمریکا می‌آیند و احیایگری برگزار می‌کنند.

بنابراین، مطمئناً فراتر از اقیانوس اطلس است. مطمئناً در کالج اوپرلین، اولین مؤسسه آموزشی مختلط در آمریکا، شروع به درک برابری زنان و مردان کرده است. این مؤسسه از اتخاذ مواضع اجتماعی، مثلاً در مورد لغو برده‌داری، ابایی نداشت.

چه چیز دیگری؟ آیا می‌توانید وقتی به فیلی و مودی فکر می‌کنید، ویژگی دیگری را به خاطر بیاورید، مثلاً اینکه موعظه کردن برای این افراد مهم است؟ چیز دیگری؟ منظورم این است که اینها فقط برخی از چیزهایی هستند که وقتی به فیلی و مودی و سهم آنها فکر می‌کنیم، به ذهن می‌رسد. آیا سهم دیگری هم وجود دارد که بتوانید به آن فکر کنید، ریچل؟ آنها در بشارت دادن، احیایگری، بشارت دادن بسیار بسیار مهم هستند. استفاده از کتاب مقدس به عنوان متن موعظه آنها، بدون شک بر فرهنگ و فرهنگ گسترده‌تر تأثیر می‌گذارد.

هم فیلی و هم مودی بر فرهنگ عمومی تأثیر گذاشتند. این افراد به عنوان متکلمان عمومی شناخته می‌شدند و فیلی و مودی واعظان عمومی بودند. مردم در آمریکا نام فیلی و مودی را می‌شناختند.

شاید اسم سناتور یا نماینده کنگره ایالت خودشان را ندانند، اما اسم فیلی و مودی را می‌دانند. بدون شک آنها چهره‌های سرشناسی هستند. چیز دیگری به ذهنتان می‌رسد؟ این توصیف ما از انجیل‌گرایی در قرن نوزدهم است.

بعداً، یک سخنرانی طولانی در مورد بنیادگرایی و انجیل‌گرایی در قرن بیستم خواهیم داشت. ما این سخنرانی را برای صرفه‌جویی در وقت، کمی وقت، شروع می‌کنیم، چون وقتی برگردیم، همانطور که گفتیم، فقط دوشنبه را داریم. بعد چهارشنبه و جمعه تعطیل هستیم.

دوشنبه، برای امتحان آماده می‌شویم، چهارشنبه، امتحان، و جمعه خوب. خب، وای، خب، و وقتمون کجا می‌ره؟ خب، قراره این سخنرانی رو شروع کنیم. خب، این سخنرانی شماره ۱۳، رشد شهری و کلیساها، سخنرانی است ۱۳.

و ما قرار است سه کار انجام دهیم. اول، فکر نمی‌کنم امروز بتوانم از پس اولی بریایم، پس حداقل شروعش می‌کنیم. خب، الف (مشکلات صنعتی شدن و شهرنشینی).

مشکلات صنعتی شدن و شهرنشینی. بگذارید دیدگاهم را اینجا تغییر دهم. بسیار خب.

بسیار خب. حالا، اولین چیزی که می‌خواهیم به خاطر بسپاریم شهرنشینی و صنعتی شدن است. اولین چیزی که می‌خواهیم به خاطر بسپاریم این است که اقتصاد به سرعت در حال تغییر است. و این در مورد انگلستان صادق است.

این در آمریکا صادق است. به سرعت در حال تغییر است. به سرعت از یک اقتصاد کشاورزی در حال تغییر است، و آن اقتصاد کشاورزی به نوعی توسط پدرسالار، می‌دانید، زمین اداره می‌شد.

این اقتصاد به سرعت در حال گذار از یک اقتصاد کشاورزی به یک اقتصاد شهری است. مراکز شهری جهان مانند لندن، نیویورک یا بوستون، کاملاً در حال تبدیل شدن به مراکز اقتصادی جامعه غربی هستند. اما با این

تغییر، اغلب به معنای فروپاشی در آنچه مردم به آن عادت داشتند، است زیرا در یک جامعه کشاورزی، مردم به ساختار خانواده عادت داشتند.

مردم به یک خانواده تعلق داشتند. و زندگی خانوادگی و ساختار خانواده، مرکز زندگی شما در یک اقتصاد کشاورزی و زندگی کشاورزی بود. در یک اقتصاد شهری امروزی، یک زندگی شهری، ساختار خانواده از هم پاشیده است.

مهاجران برای کار به شهرها می‌آیند، اغلب بدون خانواده‌هایشان، مجبورند خانواده‌هایشان را در خانه ترک کنند، یا اگر با خانواده‌هایشان بیایند و کار کنند، همه اعضای خانواده مشغول کار هستند، بنابراین آنها به ندرت یکدیگر را می‌بینند، که در مورد آن هم صحبت خواهیم کرد. خب، خب، این یک چیز است. این هم یک چیز دیگر.

در آمریکا، تجارت حمل و نقل با رشد سیستم راه آهن در حال تغییر است. بنابراین، با رشد سیستم راه آهن به همراه سیستم حمل و نقل، این به معنای گسترش بازارها برای کالاهایی بود که در شهرها تولید می‌شدند. بازارها از غرب به جنوب در حال گسترش هستند.

بسیار خب، و هر چه بازارها بیشتر گسترش یابند، تقاضا برای محصولات شهری بیشتر می‌شود، به این معنی که مردم شهرها باید در کارخانه‌ها سخت‌تر کار کنند تا بتوانند موادی را که به غرب یا جنوب فرستاده می‌شود، تولید کنند. همانطور که خواهیم دید، این بسیار بسیار مشکل‌ساز خواهد بود. بنابراین، بسیار خب نکته دیگری که باید به آن توجه کنیم این است که مراکز کشاورزی به دلیل رشد شهرها در حال کوچک شدن هستند.

بنابراین، شهرها در حال گسترش هستند و با گسترش شهرها، مراکز کشاورزی را جذب می‌کنند. بنابراین، زندگی کشاورزی یا زراعی در این نوع وسیع‌تر از زندگی شهری که مردم در آن زندگی می‌کنند، جذب می‌شود. بنابراین آنچه در آمریکا داشتید، یک سیستم کارخانه‌ای بود.

شما یک سیستم کارخانه‌ای داشتید، و ما درست در میانه این [وضعیت] هستیم، زیرا برخی از آن کارخانه‌های اولیه، کارخانه‌های عظیم، در لوول، ماساچوست، نه چندان دور از اینجا قرار داشتند. بنابراین سیستم کارخانه‌ای گسترش می‌یابد، و وقتی سیستم کارخانه‌ای واقعاً بخشی از زندگی فرهنگی و اقتصادی آمریکا شود سه تهدید عمده با خود به همراه می‌آورد، و کلیسا باید تصمیم بگیرد که چگونه با این سه تهدید عمده سیستم کارخانه‌ای کار خواهد کرد. بسیار خب، اما امروز چهارشنبه است.

من می‌خواهم با این مثل یک جمعه برخورد کنم، بنابراین به شما ۱۰ ثانیه فرصت می‌دهم تا فقط، نه مهاجرتی در حال حاضر، فقط سیستمی که کلیسا قرار است با آن روبرو شود را بررسی کنید. خب، اول، دستمزدهای پایین، دستمزدهای پایین برای کارگران، دستمزدهای پایین برای کارگران. خب، حالا این دستمزدهای پایین، قبل از ۱۸۳۵، اتفاقاً در سال ۱۸۳۵ کمی تغییر ایجاد شد. میانگین پرداخت در هفته شش دلار بود.

اساساً روزی یک دلار بود. حتی در سال ۱۸۳۵ هم این مبلغ زیادی نبود. حالا این تراژدی‌ای است که کلیسا با آن روبرو خواهد شد.

تراژدی این است که دستمزدها آنقدر پایین بود که مرد، زن و کودک، همه در کارخانه‌ها کار می‌کردند کارخانه‌ها جاهایی بودند که می‌توانستید پیرمردها را پیدا کنید، همسران مردان را، و کودکان پنج، شش، هفت ساله را که پای دستگاه بافندگی ایستاده بودند. این اولین تهدید برای آن است.

آنها به ندرت درآمد کافی برای داشتن سطح مناسبی از زندگی را داشتند، شکی در این نیست. خب، این یک مشکل است. مشکل دوم، دومین تهدید سیستم کارخانه‌ای، ساعات کاری طولانی و طولانی است.

حالا، ۱۴ ساعت کار در روز خیلی رایج بود، و آن شش و اغلب هفت روز در هفته بود. خب، این خیلی رایج بود. حالا به یاد داشته باشید که این کار طاقت‌فرسای است که مردم وقتی در این کارخانه‌ها هستند انجام می‌دهند، کار خسته‌کننده، کار طاقت‌فرسا، کار وحشتناک، و شما ۱۴ ساعت در روز آنجا هستید.

نه تنها شما، به عنوان یک زن و شوهر، آنجا هستید، بلکه فرزندان نیز در آن کارخانه کار می‌کنند. بنابراین، این وحشتناک است، این وحشتناک است، این وحشتناک است. بنابراین، ساعات طولانی و طاقت‌فرسا سرانجام پس از سال ۱۸۳۵، به ۱۰ ساعت در روز کاهش یافت، اما با این حال، برای بسیاری از مردم هفت روز خواهد بود.

استراحت روز سبت وجود نداشت، بنابراین هفت روز هفته بود. این مشکل شماره دو است. مشکل سوم این است که کنترل کارخانه‌ها توسط چند فرد بسیار ثروتمند کنترل می‌شد.

آنها کسانی بودند که کارخانه‌ها را کنترل می‌کردند، گروه کوچکی از سرمایه‌داران، و آن افراد به شدت ثروتمند می‌شدند در حالی که افرادی که در کارخانه‌ها کار می‌کردند به شدت فقیر می‌شدند. بنابراین، من می‌خواهم فقط، من چند عکس اینجا دارم که تا یک دقیقه دیگر نشان خواهم داد، اما می‌خواهم فقط در مورد سیستم کارخانه صحبت کنم، اما می‌خواهم فقط در مورد اینکه من طرفدار خودم را اینجا دارم، این طرفدار من است صحبت کنم. در نیویورک، بزرگترین موزه زنده‌ای که تا به حال بازدید کرده‌ام وجود دارد، و من موزه‌های زنده زیادی را در سراسر اروپا دیده‌ام.

موزه‌های زنده، موزه‌هایی مثل پلیموث هستند که در آنها آدم هست، می‌دانید، و غیره. این بزرگترین موزه زنده‌ای است که من تا به حال دیده‌ام؛ اسمش موزه آپارتمان‌های پایین شرقی است، و آنجاست، و یک بادبزنی هم به شما می‌دهند. موزه آپارتمان‌های پایین شرقی واقعاً، می‌دانید، دفعه بعد که به نیویورک رفتید، باید به اینجا بروید.

می‌دونی، قراره بری موزه آپارتمان‌های محله لوور ایست ساید. خب، منظورمون آپارتمان‌هاییه که برای قشر کارگر، فقیر و زحمتکش نیویورک ساخته شدن. این موزه توی محله لوور ایست ساید هست.

محله‌ی شرقی پایین شهر نیویورک در آغاز قرن بیستم، یعنی سال ۱۹۰۰، پرجمعیت‌ترین منطقه‌ی جهان بود. هیچ منطقه‌ای پرجمعیت‌تر از محله‌ی شرقی پایین وجود نداشت، و کاری که آنها انجام داده‌اند این است که برخی از آن خانه‌های اجاره‌ای را که مردم در آنها زندگی می‌کردند، تصرف کرده‌اند، و سعی نکرده‌اند آنها را بازسازی کنند و ظاهری زیبا به آنها بدهند. آنها خانه‌های اجاره‌ای را همانطور که بودند، همانطور که مردم در آنها زندگی می‌کردند، نگه داشته‌اند، و وقتی به موزه می‌روید، کاری که می‌توانید انجام دهید این است که حدود هشت تور وجود دارد.

این تورها خیلی خوبین چون توسط اساتید دانشگاهی که این رشته رو می‌خوانن برگزار میشن. حدود هشت تا تور هست که میتونید از بینشون انتخاب کنید. من و کارن فقط برای یکی از تورها وقت داشتیم.

نه، دوتا. ما دو تا تور رفتیم. یک تور از یک خانواده یهودی و یک تور از یک خانواده ایتالیایی، و بنابراین آنها ما را بردند بالا. در تور اول، ما را به اولین آپارتمانی که در آن بودیم بردند.

حدود پنج طبقه بالاتر بود، سه اتاق خیلی خیلی کوچک، و در آن سه اتاق کوچک یک خانواده هشت نفره زندگی می‌کردند. منظورم این است که باورنکردنی است، و همچنین جایی بود، این خانواده یهودی بودند، جایی که پدر خانواده خیاط بود، لباس می‌دوخت، و بنابراین در آشپزخانه، که تقریباً در وسط قرار دارد، یک سالن کوچک دارید، بعد یک آشپزخانه در وسط دارید، و بعد یک اتاق خواب، اما در آشپزخانه، که تقریباً در وسط قرار دارد، اجاق گاز باید تمام روز روشن باشد. اگر بیرون دمای ۴۸ درجه سانتیگراد (۴۰ درجه فارنهایت) می‌شد، مهم نبود.

اجاق گاز باید روشن می‌بود چون یک دستگاه اتوکشی تمام روز آنجا بود و لباس‌هایی را که مرد و زن داشتند اتو می‌کردند، اتو می‌کرد، و خب، طبیعتاً آب لوله‌کشی هم وجود نداشت. شما به تمام آبی که نیاز دارید نیاز دارید، و برای تهیه آن باید پنج طبقه پایین بروید. البته، توالت هم وجود ندارد. توالت‌هایی که نیاز دارید در زیرزمین هستند، بنابراین آب لوله‌کشی وجود ندارد، و توالت هم وجود ندارد.

در اوج تابستان، وحشتناک است. این یکی از دلایلی بود که به ما پَنکه دادند، چون ما آنجا پر از توریست‌های دیگر بودیم و آنها گفتند، پس اینجا کمی گرم است، اینطور نیست؟ تصور کنید اگر اینجا زندگی می‌کردید، و در زمستان، اغلب کمبود گرما وجود دارد. تجربه بسیار وحشتناکی بود، اما تجربه‌ای است که باید ببینید، و کاری که آنها انجام دادند، که به نظر ما واقعاً جالب بود، آنها خانواده‌ها، تاریخچه خانواده را ردیابی کردند.

خب، اولین خانواده‌ای که دیدیم، خانواده‌ی یهودی، بالاخره نجات پیدا کردند. منظورم این است که آنها در این مخمصه گرفتار شده بودند، و آن بچه شش بچه را خورد، بنابراین بچه‌ها باید، باید شب‌ها آرایش کنند، باید آرایش کنند، مقداری رختخواب روی زمین پهن کنند تا همه بچه‌ها بتوانند روی زمین اتاق نشیمن بخوابند، می‌دانید، اما آن خانواده، فقط با تلاش و کوشش، نجات پیدا کردند. آنها بالاخره توانستند بیرون بیایند، خانه‌ای بگیرند، کسب و کار بهتری داشته باشند و غیره.

خانواده دومی که دیدیم، خدا خیرتان بدهد، خانواده دومی که دیدیم یک خانواده ایرلندی بودند، و از همان نوع، کلی بچه، و کجا می‌شناسید، اما آنها نتوانستند فرار کنند. آنها در آن آپارتمان کوچک مردند. آنها از بیماری مردند.

پدر خانواده زود فوت کرد. بچه‌ها بیماری داشتند. پایان وحشتناکی برای خانواده بود، اما به آنجا موزه آپارتمان‌های پایین شرقی می‌گویند و اگر روزی به نیویورک سفر کردید، نباید آن را از دست بدهید.

این یک موزه زنده عالی است، اما شکاف بین آن زندگی و زندگی افرادی که کارخانه‌هایی را اداره می‌کردند که همه این افراد در آن یا برای آنها کار می‌کردند، می‌توانستید کار را در خانه خود انجام دهید، مانند کاری که تیلور در نسخه اول انجام داد. این شکاف، شکاف عظیمی بود و کلیساها مجبور بودند با این موضوع کنار بیایند و بگویند، می‌دانید، ما باید در مورد این چه کار کنیم؟ خب، این هم از این یکی از کتاب‌های بزرگی که در این مورد صحبت می‌کند، کتاب اوون چادویک است.

او یک کتاب دو جلدی به نام «کلیسای ویکتوریایی» دارد، و خب، خواندنش خیلی طول می‌کشد. خیلی قطور است، اما اساساً درباره کلیسای انگلیسی در ویکتوریا صحبت می‌کند، و در بخش‌هایی از کتاب، درباره این نوع شرایط شلوغ صحبت می‌کند. بنابراین، من با شما موافقم.

فقط یک پاراگراف سریع از کتاب «کلیسای ویکتوریایی» می‌خوانم. کلیساهای محلی، کلیساهای کوچک، مخالف و کلیساهای کوچک کاتولیک رومی برای مقابله با موج مهاجرانی که به شهرهای بریتانیا می‌آمدند، مجهز نبودند. کلیساها و کلیساهای کوچک منحصر به فرد نبودند.

هیچ چیز در شهرها برای مقابله با این وضعیت مجهز نبود. شهرداری، ساختمان‌سازی، بهداشت، سلامت گورستان‌ها، بیمارستان‌ها، جاده‌ها، آسفالت، روشنایی، پلیس، دندانپزشکان، مدارس، تمام ارگان‌های زندگی شهری تا سر حد انفجار تحت فشار بودند و این در مورد زندگی آمریکایی نیز صادق است. بنابراین فقط فکر کنید، وقتی به چگونگی اداره یک جامعه یا چگونگی توسعه یک فرهنگ فکر می‌کنید، چیزهایی وجود دارد که به آنها فکر نمی‌کنید، اما ساختمان‌سازی، بهداشت، شرایط بهداشتی، گورستان‌ها، به این موارد فکر نمی‌کنید.

بیمارستان‌ها، جاده‌ها، آسفالت، روشنایی، پلیس، دندانپزشکان، پزشکان و همه این چیزهایی که مردم برای داشتن یک زندگی مناسب به آنها نیاز دارند، کم هستند، و بنابراین اوون چادویک در مورد این موضوع عالی صحبت می‌کند. بله؟ خانواده، نه، اینها خانواده‌هایی هستند که در اواخر دهه ۱۸۰۰، ۱۹۰۰ در آن آپارتمان‌ها زندگی می‌کردند، بنابراین بله، اینها خانواده‌هایی هستند که در آنجا زندگی می‌کردند، و آنها در قرن نوزدهم، نوزدهم، در آغاز قرن بیستم، ۱۹۰۰، سرانجام، سرانجام حدود ۱۹۳۰، خوب، زودتر از آن، آنجا زندگی می‌کردند، اما بالاخره دولت وارد این موضوع شد. حالا کلیساها به این موضوع خیلی علاقه‌مند بودند راج و بوش به این موضوع خیلی علاقه‌مند بودند، اما بالاخره کلیساها وارد این موضوع شدند، اما خب، پس چه کار کنیم؟ خب، ما به توالی برای این افراد نیاز داریم، به فاضلاب برای این افراد نیاز داریم، به آب لوله‌کشی برای این افراد نیاز داریم، به گاز برای این افراد نیاز داریم، بنابراین بالاخره دولت مداخله کرد، اما کلیساها هم همینطور، تا شرایط زندگی بهتری برای آنها فراهم کنند، اما اوضاع خانه‌های اجاره‌ای در نهایت آنقدر بد شد که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ آنها را تعطیل کردند و مجبور شدند مکان‌های جدیدی بسازند و غیره، بنابراین، اینها خانواده‌های قابل مشاهده‌ای نیستند، اما تاریخ را می‌دانند، آنها توانسته‌اند تاریخ برخی از این خانواده‌ها را ردیابی کنند و ببینند که به کجا رفته‌اند، بنابراین چه کسی از آن خانواده‌ها امروز زنده خواهد بود، مثلاً نتیجه‌های نسل‌های بعد یا نبره‌های نسل‌های بعد.

بعضی وقت‌ها هم همینطور. وقتی از یک موزه زنده صحبت می‌کنم، منظورم این نیست که فقط به موزه بروید و به چیزها نگاه کنید، بلکه منظورم این است که کسی شما را به داخل موزه ببرد و در مورد آن صحبت کند، و گاهی اوقات آنها بازیگرانی دارند، مثلاً مثل کنکور، گاهی اوقات بازیگرانی آنجا دارند و غیره، اما بله، بله، این چیزی است که هست، این موزه آپارتمان‌های پایین شرقی است و می‌دانید، ما سپاسگزاریم که در آن آپارتمان‌ها زندگی نمی‌کنیم، شکی در این نیست. خب، خب، حالا فقط برای اینکه کمی، فقط برای اینکه این تفاوت را به تصویر بکشیم، اینها فقط تصاویر هستند، متن نیستند، بنابراین این چیزی است که زندگی در یک مرکز شهری در بریتانیا و انگلستان، در بریتانیا و آمریکا به نظر می‌رسد. این، حالا این چیزی است که ما در، ما تصاویری مانند این را در موزه آپارتمان‌های پایین شرقی دیدیم.

اینجا زنی با دو فرزندش است؛ او در آشپزخانه نشسته است؛ تمام روز کار زیادی برای انجام دادن وجود ندارد. اینجا سیستم کارخانه است، که می‌دانید، ساختمان‌های ۱۰، ۲۰، ۳۰، ۴۰ طبقه بود، و شما آنجا گیر می‌افتادید و این کاری است که ۱۴ ساعت در روز انجام می‌دهید، شما پشت آن دستگاه‌ها می‌نشینید، می‌دانید هفت روز هفته، منظورم این است که سیستم کارخانه همین است. اتفاقاً، در نیویورک و جاهای دیگر، البته، آتش‌سوزی‌های غم‌انگیزی هم رخ می‌داد، اما آتش‌سوزی‌های غم‌انگیزی هم وجود داشت، چون قبلاً، قبلاً خروجی اضطراری را مسدود می‌کردند تا مردم نتوانند بیرون بروند و سیگار بکشند یا یک فنجان قهوه یا چیزی بخورند.

وقتی آتش‌سوزی می‌آمد، راه‌های خروج اضطراری بسته می‌شد و هزاران نفر در آتش‌سوزی‌ها کشته می‌شدند؛ خیلی وحشیانه بود. زندگی در کارخانه، زنی که ۱۴ ساعت در روز و هفت روز هفته آنجا می‌ایستاد، چطور دوست داشتی زندگی‌ات را با این کار بگذرانی؟ منظورم این است که خیلی وحشیانه بود. البته درگیری‌های اتحادیه‌ای هم وجود داشت، چون مردم می‌خواستند برای بیان نظراتشان به اتحادیه‌ها بپیوندند، بنابراین کل جنبش اتحادیه‌ای وارد این ماجرا شد.

حالا، تضاد اینجا، تضاد اینجا نیوپورت، رود آیلند، عمارت‌های نیوپورت است. مت، چند نفر از شما به عمارت‌های نیوپورت رفته‌اید؟ خب، چهار یا پنج نفر از شما به عمارت‌های نیوپورت رفته‌اید. حالا، تضاد مربوط به صاحبان کارخانه‌ها است، چون اینها چیزهایی هستند که می‌خواهیم وقتی به عمارت‌های نیوپورت می‌روید به خاطر داشته باشید. این عمارت‌ها، خانه مرمین در نیوپورت هستند؛ این عمارت‌ها فقط اقامتگاه تابستانی بودند.

اینجا جایی بود که تابستان‌ها می‌رفتند. خب، آنها ۶۰ یا ۷۰ خدمتکار در خانه داشتند تا خانه را در تمام طول زمستان و بعد در تابستان که مردم می‌آمدند، روشن نگه دارند، اما این فقط تابستان است. این فقط هشت هفته در این خانه‌ها است. من این یکی را جذاب یافته‌ام چون اتاق غذاخوری بود.

فکر می‌کنم اگر اشتباه نکنم این مربوط به خانه مرمیر بود، اما صندلی‌ها آنقدر سنگین بودند که نمی‌توانستند تکان بخورند. بنابراین، وقتی همه این افراد ثروتمند برای شام می‌آمدند، باید یک خدمتکار پشت هر صندلی می‌بود و می‌توانست صندلی را برای فرد بیرون بکشد تا بتواند بنشیند و صندلی را به داخل هل دهد تا فرد بتواند از غذایش لذت ببرد. برای این کار باید خدمتکارهای زیادی داشته باشید.

این، دوباره، سالن رقص خانه مرمیر است که در مقایسه با آپارتمان‌هایی که دیدیم، بسیار مجلل‌تر است. خب، اینها راهکارهایی برای نجات ایمان هستند، اما ما به آن نمی‌پردازیم. خب، تفاوت چیست؟

حالا، سوال این است که با این تفاوت، نه تنها دولت باید مسئولیت این امر را بر عهده بگیرد، بلکه کلیساها نیز باید شروع به بررسی این موضوع کنند و بگویند، ما در مورد کل این سیستم کارخانه‌ای و نحوه زندگی مردم چه کاری قرار است انجام دهیم و در مورد این تفاوت چه کاری قرار است انجام دهیم، زیرا مردم درآمد بسیار کمی دارند، اما صاحبان کارخانه‌ها بسیار ثروتمند هستند. حالا، یکی از افرادی که وارد این پروژه شد والتر راشنبوش بود. من می‌خواهم فقط نام او را اینجا یادداشت کنید، زیرا ما یک سخنرانی کامل در مورد راشنبوش داریم، اما یکی از افرادی که تصمیم گرفت وارد این پروژه شود، والتر راشنبوش بود.

و داری زندگینامه‌اش رو می‌خونی. امیدوارم هفته‌ای یه فصل یا یه چیزی تو این مایه‌ها بخونی که با زندگینامه‌ش همراه باشی. دلت نمی‌خواد شب قبل از امتحان نهایی بخونیش، ولی این والتر راشنبوش

حالا، اجازه دهید فقط در مورد والتر راشنبوش بگویم: قلب او برای خدمت، انجیلی بود. والتر راشنبوش توسط زندگینامه نویسنش، ایوانز، که قرار است بخوانید، به عنوان یک انجیلی معرفی شده است. او والتر راشنبوش را یک انجیلی می‌نامد.

بنابراین، او قلبی انجیلی برای مردم دارد. و ضمناً، والتر راشنبوش، که در بیوگرافی خواهید دید، دوست بسیار خوبی برای دوایت بود. بنابراین، شما دوایت ال مودی را دارید، این فرد بنیادگراتر و والتر راشنبوش را دارید این فرد لیبرال‌تر که به تغییرات اجتماعی علاقه‌مند است، اما آنها دوست هستند. و راشنبوش قبلاً در کنفرانس‌های نبوی مودی در نورثفیلد شرکت می‌کرد.

بنابراین این به شما نشان می‌دهد که دوستی‌ها می‌توانند وجود داشته باشند. حتی اگر ممکن است برخی اختلافات الهیاتی وجود داشته باشد، دوستی‌ها وجود دارند. اما راشنبوش به تمام چیزهایی که نشان داده‌ایم و تمام چیزهایی که ذکر کرده‌ایم بسیار اهمیت خواهد داد. بنابراین وقتی به راشنبوش می‌رسیم، باید مراقب این موضوع باشیم.

خب، وقتی برگشتیم، ببینیم کلیساها چطور به همه اینها واکنش نشان می‌دهند. خب، این شروع کار ماست. استراحت خوبی داشته باشید.

،این سخنرانی دکتر راجر گرین در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ۱۶، انجیل‌گرایی در قرن نوزدهم نوشته دی‌ال مودی است.